

نتانياهو! با وجود تو، ما همه چیز را باختیم

۷ اکتبر، این خانواده؛ دختر، داماد و سه نوه کوچکشان را از دست دادند و اکنون فقط یک آرزو دارند: برکناری نتانياهو از قدرت.

نویسنده: هیلو گلازر
ترجمه شیدا نبوی

- رنج ما را پایانی نیست. فقط بدون تو، نتانياهو، امید زنده خواهد شد.
- درد بی نهایت است. لازم نیست زیاد خیالپردازی کنید. همه می دانند که بزرگ کردن یک بچه یعنی چه؛ چند ساعت شیردهی، چند پوشک، چند آهنگ، چند داستان قبل از خواب، چند نقاشی، چند سفر، چقدر عشق...



"گادی" و "رئوما کیم": می خواستم بروم و دخترها را نجات بدهم (عکس: دانیل)

مقدمه مترجم: داستان یک خانواده یهودی که در هفتم اکتبر فرزندان و نوه های خود را از دست دادند، همانند داستان فلسطینی های بسیاری که عزیزانشان در این کشتار جنون آمیز و جنگ حیرت آور از دست رفته اند، غم انگیز است. جنگ از هر دو طرف قربانی می گیرد و بنیان زندگی مردمان هر دو حریف را درهم می ریزد. باید داستانها و حرفهای هر دو طرف جنگ را شنید و شاید همه آنها را نباید در قالب نتانياهو دید.

روز ششم اکتبر گذشته، یک روز قبل از این که یک شاخه کامل از خانواده آنها به طرز وحشیانه ای بریده شود، گادی و رئوما کیم در تدارک غذای (سیمهات تورات) بودند که می بایست روز بعد در خانه شان در کیبوتز "عین هاشلوشا"، در غرب نیگب، تهیه کنند. آنها به تازگی، سه ماه پس از قتل عامی که در آن دخترشان، تامار کدم - سیمان تو، شوهرش یوناتان (جانی) سیمان تو، ۳۶ ساله و فرزندانشان - دوقلوهای پنج ساله آربل و شاجار، و عمر ۲ ساله - به قتل رسیدند، به خانه خود در کیبوتز بازگشته اند.

رئوما می گوید: "سوکا هنوز در حیاط ایستاده است، بخچال پر از خوراکی است و رومیزی سفید هنوز روی میز است." من عادت دارم میز را حداقل برای ۱۴ نفر بچینم، امروز پنج بشقاب کمتر گذاشتم. من باید این را بفهمم که چه چیزی از ما دزدیده شده است."

همان روز آنها به دیدن کیبوتز "نیر اوز"، جایی که تمار و خانواده اش زندگی می کردند، رفتند. به مهد کودک دوقلوها سر زدند و بقایای سوخته (مهد کودک توت فرنگی) را دیدند. رئوما می گوید: "رفتم تا برخی از نقاشیهای دخترها را شاید در کشوها پیدا کنیم. من عادت داشتم آنجا دنبال دخترها برم و بعد عمر کوچک را از شیرخوارگاه بگیرم. تا کشوهای دخترها و خالی کنم و فکر کنم دیگه به سمت من میان... خاطره دو جفت چشم که به بالا نگاه می کنند و می پرسند: ماما بزرگ، امروز چه کار می کنیم؟ ماما بزرگ، چی برایمان خریده ای؟ ماما بزرگ، چی برایمان پخته ای؟ برایم زنده شد." این دخترهای کوچولوی شیرین... " او ادامه داد: دیدن این مهد کودک سوخته و یادآوری زندگی که داشتیم... زندگیمان چقدر خوب بود. در این کیبوتز زیبا راه می روید... مزارع سبز و درختان...، و سپس به ویرانیهایی نگاه می کنید و از خودتان می پرسید: "لعنتیها... چطور اجازه دادند این اتفاق بیفتد؟"، "اجتنباب ناپذیر نبود، می دانید اونا ما رو کشتن... ما رو به قتل رسوندن، جسم ما رو البته. اما فقط اونا نبودن".

بزرگترین دختر این زوج، نوا، نیز در نیر اوز، با شوهرش رگو وانوو و سه فرزندشان زندگی می کند. در همان روز شنبه تروریستها به خانه آنها نیز رسیدند و سعی کردند به داخل اتاق امن شلیک کنند. رگو تنها کسی بود که در این تیراندازی زخمی شد، اما بقیه نجات یافتند. رئوما، ۶۴ ساله، می گوید که دو دختر بزرگترش، از مجموع سه دختر، طوری زندگی می کردند که انگار به یک واحد خانوادگی تعلق دارند. "چهار پدر و مادر و شش فرزند"، او می گوید. یانای، نوه شش ساله ما، دوست دارد به عکسهای عمر نگاه کند. از او پرسیدم که آیا دلش برای عمر تنگ شده است. او گفت: "مادربزرگ، دلم برایش تنگ شده است؛ از بینهایت تا عمق سیاره زمین و تا خدا." به او نگاه کنید، چگونه کودکان می توانند ابعاد بی نهایت را درک کنند. "من نمی خواهم کسی را در دردی که دارم شریک کنم" و اضافه می کند: "اما بالاخره، اتفاق متفاوتی در اینجا رخ داد؛ یک، دو، سه، چهار، پنج، شش [کارول، مادر جانی، دامادش، نیز در نیر اوز به قتل رسید]. من سعی می کنم با ناامیدی مبارزه کنم و بگویم که آنها شهدای ملی هستند و نقش دیگری در جهان دارند. اما خشمی در درون من می جوشد. خشم علیه کسانی که در انجام وظیفه خود شکست خورده اند. چون نمی دانم آسمان چطوری حساب آنها را تسویه می کند، روی زمین، من بهترین کاری را که می توانستم برای مراقبت از خانواده ام انجام دادم. و دولت اسرائیل، دولت اسرائیل و کسی که ریاست آن را بر عهده دارد، مراقب فرزندان و نوه های من نبود.



تامار و جانی، با دوقلوها و عمر کوچولو

گادی، ۶۶ ساله، حرف رئوما را قطع می کند و به بنیامین نتانیاهاو، نخست وزیر اسرائیل، کسی که به نظر او مسئول مستقیم قتل خانواده اش است، فحش می دهد. رئوما: منظورت اینست که او بود که این کار را ممکن کرد...

گادی: نه تنها این که او این کار را ممکن کرده باشد، بلکه این کار او عمدی بوده است. او فرصتهای بیشماری برای نابودی حماس داشت و در عوض تصمیم گرفت آنها را با میلیونها دلار چاق کند، آنها را تقویت کند.

گادی ادامه می دهد: بی بی و حماس یک جفت نزدیک به هم هستند. منافعشان هم مثل هم است. بی بی می خواهد حماس را به عنوان یک نهاد کارآمد نابود کند. و البته حماس هیچ علاقه ای به نابود شدن خود ندارد. و هدف هر دوی آنها اینست که تا حد ممکن با هم مبارزه کنند. او دارد بیشتر و بیشتر خون ما را هدر می دهد. هدف غائی نتانیاهو نابودی، نابودی و نابودی است: دیوان عالی دادگستری، رسانه ها، ارتش و سازمانهای اطلاعاتی، از جمله (موساد)، که پولهای حماس را ردیابی می کرد. به این ترتیب هیچ مکانیسمی وجود نخواهد داشت که بتواند او را متوقف کند. بنابراین من او را بدون هیچ تردیدی "ویرانگر دولت یهود" می نامم. من فکر می کنم که پس از هیتلر، اوست که در این کار از همه مؤثرتر بوده است.

رئوما مداخله می کند: گل (نام خودمانی این زوج برای یکدیگر)، آیا واقعاً روی این حرف و این مقایسه می ایستی؟

گادی: من او را با یک نازی مقایسه نکردم. من فقط گفتم که از زمان هولوکاست ما به طور موثر نابود نشده ایم. و بله، آنچه در ۷ اکتبر اتفاق افتاد یک هولوکاست بود.

این زوج ۴۷ سال است با هم زندگی می کنند. گادی، ۶۶ ساله، مدرس و درمانگر است و از روش سوجوک استفاده می کند - یک روش درمانی جایگزین، شبیه طب سوزنی که در کُره توسعه یافته است. اصل او آرژانتینی است، و از پایه گذاران کیبوتز عین هاشلوشا. رئوما دو سال جوانتر است و در زمینه مُد کار می کند، در حومه تل آویو بزرگ شده و پدر و مادرش اهل حلب بوده اند. او به عنوان عضوی از گارین (گروه اصلی) پیش از خدمت ارتش خود به کیبوتز آمد و این دو از آن زمان با هم بوده اند.

این یک عشق بزرگ بوده و پایدار مانده است. نشانه هایی از مهر و محبت آنها، از طریق حرکات یا نحوه نگاه کردن به یکدیگر، گاهی اوقات در میان غم و اندوه هم دیده می شود. اما آنها لزوماً طول موج یکسانی ندارند.

زمانی که دیدگاه های متضادشان در طول مکالمه یا در مورد موضوع بحث آشکار می شود، گادی می گوید "رئوما و من ۱۸۰ درجه از هم فاصله داریم".

روز بعد از این ملاقات، رئوما زنگ زد: "من برخاسته ام، آماده مبارزه" او اعلام می کند: "با نتانیاهو، ما در حال حاضر باخته ایم، خیلی زیاد... دولت اسرائیل باخته است؛ تحت نظارت او. حتی یک نهاد دولتی یا وزارت دولتی درست کار نمی کرد. تاماری و جان در خون غرق شدند زیرا هیچ آمبولانسی در کار نبود. نوه های من خفه شدند چون آتش نشانها نرسیدند. من در مکالمه خیالی با نتانیاهو حرف می زدم و به او می گویم: "تو و حماس اسرائیل را نابود کردید. حقایق روشن است. ما نیازی به محاکمه نداریم. ما خودمان دادگاه هستیم، شهروندانی هستیم غرقه در خون، زخمیها، پناهندگان در هر دو سوی کشور. می خواهیم از تو بیرسم کجا بودی؟ من می دانم کجا بودی: در خانه امن قیصریه. من بین شوق و علاقه بی پایان تاماری به نیکی و خوبی که به شدت به آن اعتقاد داشت و دردی که دارم سرگردانم. اما یک چیز برایم روشن است: با تو، ما همه چیز را از دست دادیم، بدون تو خودمان را بازسازی خواهیم کرد. فقط بدون توست که می توان امیدي به این سرزمین داشت".



گادی و رئوما در تظاهراتی در اورشلیم، ماه نوامبر (عکس: نعما گرین باوم)

* * *

آنها بهترین روزهای زندگیشان را می گذرانند. رئوما با یادآوری دوران قبل از قتل عام می گوید "ما بسیار خوشبخت بودیم. "تاماری در یک کمپین درگیر بود، که به خوبی تمام شد، برای انتخاب شدن به سمت رئیس شورای اشکول [نام یک منطقه] تلاش می کرد. نوا، که دامپزشک است، در کلینیک خود در کیبوتز "پی ری" کار می کرد. مایا (کوچکترین دختر خانواده کدم) در پایان تابستان ازدواج کرده بود. تاماری این مراسم را برگزار کرد. هیچ نشانه ای از تهدید امنیتی وجود نداشت. اگر وجود داشت، دختران من در "نیر اوز" نمی ماندند. هنگامی که آنها متوجه شدند که اوضاع دارد خراب می شود، از محدوده قابل دسترس موشکها خارج شدند. کودکان هنوز هیچ هشدار یا علامت قرمز شلیک موشک را نمی شناختند.

برنامه این بود که تمام اعضای خانواده، سیمهات تورات را در ۷ اکتبر با پدربزرگ و مادربزرگ در "عین هاشلوشا" جشن بگیرند. اولین آژیر خطر در ساعت ۶:۳۰ صبح به صدا درآمد. رئوما به یاد می آورد: میز چیده شده است، غذا در فر است و ناگهان آژیر قرمز. "ما همچنان زده نشدیم. فکر کردیم که این نوعی راکت است که به اشتباه توسط حماس پرتاب شده است. اما بعد صدای تیراندازیهای مداوم در کیبوتز را شنیدیم و متوجه شدیم که این چیز دیگری است. ما با نوا تماس می گیریم، به تاماری زنگ می زنیم و با مادر گادی تماس می گیریم که با پرستارش در همسایگی خانواده سیمان توو بود. اطمینان حاصل می کنیم که همگی در اتاق امن هستند. سپس صدای شلیک گلوله را از پشت پنجره خودمان می شنویم و داد و فریاد کسی را به زبان عربی. تاماری در یادداشتی از نیر اوز به من می نویسد: "مامان، آنها وارد خانه شدند" و از آن لحظه بعد دیگر پاسخی نمی دهد. نوا یک پیام صوتی می فرستد: "آنها به ما شلیک کردند، رگو. زخمی شده است." من، کارول، مادر جان، را صدا می زنم و یک فلسطینی به زبان عربی جوابم را می دهد. ما فهمیدیم که وضعیت بسیار بدتر از آنست که حتی می توانستیم تصور کنیم. ترسی وحشتناک...".

گادی می گوید: و سپس رئوما به طرف در می دود و تصمیم می گیرد از خانه خارج بشود.

رئوما: من می خواستم با ماشین به طرف خانه دخترها بروم، می خواستم آنها را نجات بدهم. تاماری پاسخ نمی داد. من نمی توانستم این واقعیت را تحمل کنم که نوا و بچه ها در اتاق امن زخمی شوند. سوئیچ و یک گلدان خالی را برای محافظت از سرم برداشتم و از گادی خواستم چیزی روی دوشم بیندازد که از من محافظت کند. نمی توانستم مثل یک مورچه در خانه بمانم، در حالی که خانواده ام در جهنم هستند.

رئوما ساکت می شود. اشکهایش جاری می شود. به شوهرش نگاه می کند و دستش را نوازش می دهد. "او نمی خواست با من بیرون بیاید".

گادی: من در خانه را قفل کردم.

رئوما: و همانموقع من یک تروریست را پشت پنجره دیدم. مرد جوانی در یک بلوزون ورزشی کلاه دار آنجا بود و به خانه ما نگاه می کرد، بعد پشتش را کرد و رفت. من داشتم می مردم. فقط اگر او بیاید توی خانه...

- واقعاً؟

رئوما: می خواستم فرصتی برای بیرون رفتن پیدا کنم، می خواستم کاری انجام بدهم. نمی توانستم ماندن در خانه را تحمل کنم. شاید اگر ساعت ۹:۳۰ یا ۱۰ به نیر اوز می رسیدم، می توانستم آنها را نجات دهم.

گادی: مضحک است... چطور می توانستی به نیر اوز برسی؟ صدها تروریست در آنجا بودند.

- گل، چرا حتی نمی توانی تصور کنی که من می توانستم تا آنجا برانم؟ که می توانستم به آنجا برسم؟ تواز کجا می دانی که من نمی توانستم اینکارو بکنم؟ شاید کسی مثل یائیر گولان را با اسلحه پیدا می کردیم و او ما را به سمت آن خانه می برد. [گولان، معاون سابق رئیس ستاد ارتش، که در آن هنگام در سفری خصوصی در جنوب بود و توانست در ۷ اکتبر به تنهایی عده ای را نجات دهد.] همه چیز به آن ناامیدی وحشتناک، آن درماندگی به معنای واقعی کلمه که آدم می خواهد موهای سرش را بکند، ترجیح داشت.

رئوما نگاه عاشقانه ای به شوهرش می کند تا نشان بدهد که این غم و اندوه است که کلمات او را تند می کند، بدون این که ذره ای بخواهد او را شماتت کند.

گادی می گوید "این واقع بینانه نبود" و در پاسخ به لطف او، چشمهایش به اشک می نشیند. رئوما ادامه می دهد: گاهی اوقات فکر می کنم ترجیح می دهم بمیرم تا زنده بمانم و این خبرها را بشنوم.



کیبوتز نیراز. تقریباً، چیزی از خانه آنها مانده است (عکس: اولیویه فیتوسی)

در ساعت ۹ و ۴۷ دقیقه، تامار در گروه واتسآپی مادران نیر اوز نوشت: "من تیر خورده ام. زخمی شده ام". بعد از آن هیچ تماسی با او برقرار نشد. چند ساعت بعد، نیروهای دفاعی اسرائیل کنترل کیبوتز را به دست گرفتند و بازماندگان را در یکی از ساختمانها جمع کردند. نوا کدم وائونو و خانواده اش هم در بین این گروه بودند.

"این در ساعت چهار بعد از ظهر بود" رئوما می گوید: "ما قیل از این ساعت فهمیده بودیم که خانه تاماری و جان آتش گرفته بود. ما خودمان را می خوردیم که چرا کسی برای کمک به آنجا نمی رود؟ آنها را تنها نگذارید! و نوا بارها و بارها از سربازان می خواهد که او را به خانه بیاورند و آنها اجازه نمی دهند. در تمام این مدت ما امیدوار بودیم که آنها نتوانند ارتباط بگیرند. مردم درباره اسیران صحبت می کردند. ما می دانیم که آنها در میان اولین کسانی بودند

که [سربازان] به خانه شان رسیدند. تاماری و جان در اتاق امن تیرباران شدند. آنها از شدت خونریزی مردند؛ جان کنار در، تاماری بین دو تخت. به ما گفته شد که بچه ها پس از استنشاق دود خفه شدند و برای آنها کاری نمی شد کرد. خانه به تمام و کمال سوخت. شنبه شب نوا به من گفت: "مامان، همین... پنج جسد از اتاق امن بیرون آوردند".

* * *

باقیمانده‌گان خانواده کیم در ابتدا، همراه با دیگر بازماندگان از نیر اوز به هتل دریای سرخ منتقل شدند. "آنها به ما اطلاع دادند که جان و تamar با اثر انگشتی که در ارتش داشتند شناسایی شده اند و آماده دفن هستند. من هیجان زده و برافروخته شدم و گفتم: به هیچوجه! می خواهم تمام خانواده را با هم دفن کنم".

و ادامه می دهد: دو هفته تمام طول کشید تا دولت اجساد کودکان را پیدا کند. ما در یک هتل لوکس پنج ستاره اسکان داده شده بودیم. ماهی و غذاهای لذیذ به ما می دادند، و ما تمام وقت با تلفن با بنگاههای کفن و دفن، و با مرکز شورا [مقر خاخام ارتش، که اجساد قربانیان در آنجا شناسایی می شد] تماس داشتیم. و ما از تمام دنیا می پرسیم: اجساد کجا هستند؟ و چرا (DNA) والدین برای شناسایی کودکان گرفته نشد؟

"در این مرحله، ما درک می کنیم که کشور در حالت هرج و مرج وحشتناکی است" این را مایا، کوچکترین دختر خانواده که تازه ازدواج کرده، و در تل آویو زندگی می کند، می گوید و اضافه می کند: انگار ضربه هولناکی که به ما وارد شد کافی نبوده است، دولت حتی قادر به انجام وظایف کوچکش هم نیست. من می دانم، همه مردم همواره این را گفته اند، اما ما باید وخامت این تراژدی مداوم و غیرمنطقی را درک کنیم. هیچکس نمی داند این بچه های کوچک کجا هستند. حتی یک کارمند این مراکز هیچ سرنخی از این مشکل ندارد. این کابوسی است بسیار فراتر از امور اداری.

رئوما می گوید: و در این میان، روزها می گذرد و زمان کش می آید. مردمی که توی سرسرای هتل از کنارم رد می شوند تسلیت می گویند. و من احساس می کنم که این کافی نیست. که این فقط یک غم و اندوه تازه نیست. من فکر می کنم، کجاست آنجا که مدال برای ایجاد بزرگترین فاجعه را به کسی می دهند؟ کالبد بچه های ما در یک کامیون با هزاران شیئی و اجساد دیگر انباشته شده است. تیم پزشکی که کار شناسایی را انجام داد، مرگ آنها را ثبت کرد و بلافاصله رفت. مثل این که ما در سوریه یا افغانستان زندگی می کنیم. جسد آنها کجاست؟ حاضریم کیسه ها را یک به یک باز کنیم تا نوه هایم را پیدا کنیم. در صورت لزوم، ما به شورا می رویم. در حال حاضر من به هیچ چیز اهمیت نمی دهم. من در شرایطی هستم که حتی ممکن است صدمه ای جسمی به کسی بزنم. یکبار، در خیابان، کسی در یک تماس تلفنی از راه دور، گفت آنها پیدا شده اند. در حال حاضر فرزندان ما در یک شهر هستند و نوه ها در شهری دیگر. خطاب به آنها می گویم: اگر نمی خواهید اوضاع را به هم بزنم، آنها را یکجا جمع کنید، همین حالا. روز بعد، تلفنهای بیشتر. بنگاه کفن و دفن "اشکلون"، بنگاه "ریشون لتریون" و در نهایت گفته می شود که اجساد همه با هم در اشکلون هستند. اما بعد از این همه هرج و مرج که دیده ام، اینها برایم کافی نیست، می خواهم خودم آنها را شناسایی کنم. در اشکلون مرا در مقابل جعبه ای قرار می دهند که حتی برای نگهداری حیوانات مناسب نیست. بیرون، تابوتها در معرض آفتاب قرار دارند. کثافت... همه جا کثیف است، همه جا. گادی می رود تا عزیزانمان را شناسایی کند. می خواست مرا از آن کار محروم کند. من دیگر به کسی اعتماد ندارم. می ترسیم اجساد را با هم مخلوط کنند. ما هر تابوت را پائین آوردیم. روی هر کدام اسم می نوشتیم و سر و پایش را مشخص می کردیم. ما این کار را با هر شش نفر انجام دادیم، از جمله مادربزرگ کارول.

این افراد طی مراسمی ساده که توسط نیروهای ارتش محافظت می شد، در گورستان نیر اوز به خاک سپرده شدند. "من می خواستم آنها را در اغوش یکدیگر دفن کنم، اما مقامات بنگاه کفن و دفن موافقت نکردند".

مراسم یادبود در همان روز در کیبوتز لاهاو در شمال شوا برگزار شد که از شلیک راکت در امان بود. صدها نفر حضور داشتند.

چند هفته بعد، گادی در یک تجمع نظامی طی سخنانی تند به کشته شدگان ادای احترام کرد. اساس سخنرانی او نوشته مهم "من متهم می کنم" بود. در آن سخنرانی، که کلیپ ویدئویی آن موجود است، او به نام "همه قربانیان ۷ اکتبر"؛ بازماندگان، زخمیها، خانواده های قربانیان و گروگانها، والدینی که فرزندان دارند که در جبهه ها می جنگند، خواست تا روز بعد، شنبه، ۴ نوامبر، در مقابل محل اقامت نخست وزیر در اورشلیم، جمع شوند. او گفت "ما باید او [نتانیاهاو] را به زیر بکشیم، قبل از این که فاجعه دیگری، بزرگتر از این، اتفاق بیفتد".



خالکوبی دست رئوما با نام پنج عضو خانواده دخترش که در ۷ اکتبر کشته شدند (عکس: دانیل)

خانواده کیم آنجا ایستاده بودند، جمعیت به مانع مقابل محل اقامت نتانیاهاو فشار آوردند. گادی تابلویی را در دست داشت که روی آن نوشته شده بود: "دستهای تو آغشته به خون است" و زیر آن عکسی بزرگ از دختر مرده اش، داماد و نوه هایش بود. رئوما دست خود را نشان داد که بر روی آن پنج قلب سرخ کشیده شده بود، و بالاتر از قلبها، با رنگ سیاه، نام تامار- جان - آریل - شاجار- و عمریکی خالکوبی شده بود. آن روزها او هر روز صبح با قلمی مخصوص قلبها و نامها را روی دست خود نقش می کرد و چند روز بعد، آنها را خالکوبی کرد. او می گوید: من یک خالکوبی بزرگتر می خواستم. امیدوارم بتوانم تمام بدنم را خالکوبی کنم. غم و اندوه آنقدر عمیق است که من واقعاً دوست دارم تمام خونم را از جسمم بیرون بکشم.

* * *

این یک تجمع، اعتراضی پر سر و صدا بود که از تظاهراتی که در طول ماههای گذشته علیه دولت برگزار می شد، نشأت گرفته بود و این بار توسط خانواده های قربانیان حمله ۷ اکتبر انجام شد. اما بعد مشخص شد که این همه ماجرا نبوده است. فامیل کدم که در ابتدا به عنوان موتور یک جنبش اعتراضی جدید ظاهر شد، افکار دیگری در سر داشت.

گادی اذعان می کند: تظاهرات ۴ نوامبر قدرتمند بود، اما در راه بازگشت به خانه، متوجه شدم ارزش پول کاهش یافته است. فهمیدم که این راه درستی برای انجام این کار نیست. این کاری نیست که به برکناری او (نتانیاهاو) کمک کند. روز بعد نیز دیدم که رسانه ها خبر آن تظاهرات را به شکلی احمقانه انعکاس داده اند؛ آنها آن را به عنوان تظاهرات علیه افسران

پلیس، جلوه داده اند، افسرانی که مانع نزدیک شدن ما به محل اقامت نخست وزیر بودند. متوجه شدم که این کار من نیست. اما روزی که برکناری نتانیاهو اتفاق بیفتد، من آنجا خواهم بود. رئوما ادامه می دهد: همیشه به ما برچسب "هر کسی به جز بی بی" می زدند و حالا، انگار ما دوباره به همان تله افتاده بودیم.

- آیا پوشش خبری این رویداد بود که شما را دلسرد کرد؟

گادی می گوید: این من را دلسرد نکرد، من فقط متوجه شدم که ما باید به شیوه ای متفاوت عمل کنیم. اعتراض چیزی است که باید به موازات کارهای دیگر برگزار شود. ما به خودی خود و با تظاهرات گروهی از مردم از شرّ او خلاص نخواهیم شد. من فکر می کنم باید از همه مردم بخواهیم به خیابانها بریزند و برای بازگشت گروگانها و سرنگونی دولت رأی بدهند. من آن را نه به عنوان یک اعتراض، بلکه به عنوان یک رأی گیری از مردم می بینم. توصیه ای است به همه مردم برای بیرون آمدن از خانه های خود و سر دادن فریاد: (دولت اسرائیل! شما ما را رها کرده اید!) ما باید تلاش کنیم یک پایگاه انسانی بسیار گسترده تر ایجاد کنیم و تا جایی که ممکن است افراد بیشتری را که درد مشترک دارند، جمع کنیم. تلاش کنیم برای اثبات این که آنچه منجر به این فاجعه شد، شکست سیستماتیک دولت بود. باید یک جنبش اعتراضی بوجود بیاید... من نمی فهمم که چرا میلیونها نفر به خیابانها نریخته اند - این مرا اذیت می کند. اما من مردم را مقصر نمی دانم، زیرا همه از هم جدا افتاده اند. هر کس با مشکلات خود، با درد خود، به تلاش برای گذران زندگی روزانه مشغول است. کشور دچار هرج و مرج است. از سوی دیگر، به نظر من درک واقعی شرایط آغاز شده است: مردم به تعقل می آیند و متوجه می شوند که آنچه تا کنون وجود داشته است نمی تواند ادامه یابد، که بی بی تمام شده است، که این مرد ضرور نمی تواند ما را هدایت کند.

از زمان تظاهرات در نزدیکی محل اقامت نتانیاهو، خانواده کدم تنها در چند تظاهرات شرکت کرده اند، مثل دیگر کسانی که از خانواده های گروگانها حمایت می کنند و این کار را به عنوان شهروندان عادی انجام می دهند. این مردم با هم توافق دارند که بازگرداندن گروگانها باید هدف اول باشد حتی به قیمت توقف جنگ در نوار غزه.

"تامار و جان در خواب و رویا به سراغ من می آیند" این را رئوما می گوید. "آنها به من می گویند: مامان، بابا، به خیابانها بروید تا گروگانها را آزاد کنید، به آنها کمک کنید تا به خانه برگردند و از رنجی که می کشند نجاتشان دهید. چون آنها زنده هستند... آنها زنده هستند".

* * *

برکناری فوری نتانیاهو تنها یکی از اهدافی است که باعث می شود خانم و آقای کیم پس از تقریباً ۱۰۰ روز عزاداری مصاحبه را بپذیرند. هدف دوم، که به همان اندازه برای آنها مهم است، تداوم میراث دخترشان تامار، یک فعال اجتماعی متعهد است که، همانطور که اشاره شد، امیدوار بود به عنوان رئیس شورای محلی انتخاب شود.

گادی می گوید: این دو هدف در هم تنیده شده اند. تامار همیشه برای منافع مشترک تلاش می کرد. او برای ایجاد ارتباط بین افراط گرایی مذهبی و سکولار - بین موشاویم و کیبوتز - سعی می کرد بر اساس این ایده که مردم هر دو کشور در مورد ۹۰ درصد چیزها با هم موافق هستند. این دقیقاً مخالف نظر نتانیاهو است که سیاست ایجاد شکاف و نفرت را دنبال می کند. تامار در زمان مرگش تنها ۳۵ سال داشت، نوا، ۳۹ ساله، دامپزشک، و مایا، ۳۰ ساله، فارغ التحصیل بخش ارتباطات بصری در دانشکده هنر و طراحی است. این سه دختر در اورشلیم به دنیا آمدند و بزرگ شدند.

گادی: از سنین جوانی، تامار خود را متعهد به اجرای عدالت می دانست. او حتی، همیشه مراقب بود که دوستان و اطرافیان و بخصوص بچه ها که به طور کلی ضعیفتر هستند، مورد آزار و اذیت قرار نگیرند. یکبار، هنگامی که یک باند از نوجوانان، گروهی پیشآهنگ تحت مسئولیتش را تهدید کردند، او جلوی همه ایستاد و با آنها مقابله کرد. آنها آمده بودند تا نوجوانان پیشآهنگ را کتک بزنند، و او کتک هم خورد، اما محکم ایستاد.

تامار کمر بند قهوه ای در کاراته داشت، اما این تنها بخشی از سرگرمیهای او بود. به گفته رثوما: او فقط به این ورزش نمی پرداخت. او هنرمند و خواننده بود و ساز هم می نواخت. ورزشکار بود؛ فوتبال، بسکتبال و والیبال بازی می کرد. چند وظیفه ای بودن برای او یک روش زندگی بود. این دختر دوست داشتنی زمانی که هنوز در کلاس یازدهم بود پنج واحد (بالاترین سطح در امتحانات دبیرستان) را در ریاضیات، شیمی و کامپیوتر با هم گذراند. او یک نیروی واقعی زندگی بود. این فقط یک شعار احساسی نیست. آشناری نبود که او برای شنا کردن در آن نپریده باشد، و نه یک تپه پر برف که در آن راه نرفته باشد.

پس از دبیرستان، تامار یک سال خدمت داوطلبانه در دیمونا به عنوان بخشی از برنامه پیشآهنگی انجام داد و سپس در یک واحد مخفی در اطلاعات نظامی خدمت کرد. در آنجا بود که او جان، اهل نیر اوز را ملاقات کرد. "یک کشاورز فوق العاده با قلبی بزرگ و چشمانی آبی" رثوما در مورد دامادش می گوید. آدمی که عاشق زمین بود. او گندم، انار، هویج و سیب زمینی پرورش می داد. به علاوه، به عنوان یک مهندس مکانیک، مسئول تراکتورها و گاوآهنها بود. تاماری او را (تُپل) صدا می کرد. او یک دوست وفادار، یک شریک کامل زندگی و یک پدر خوب بود. جان سه خواهر داشت که دو نفر از آنها در نیر اوز زندگی می کردند و از حمله جان سالم به در بردند.

تامار پس از خدمت در ارتش، به عنوان همآهنگ کننده رهبران جنبشهای پیشآهنگی در اشدود خدمت کرد و سازمانی به نام انجمن آموزش و جامعه را در این شهر تأسیس کرد. پس از آن مدرک کارشناسی در آموزش دموکراتیک و غیررسمی را به دست آورد، البته پس از رسیدن به مرحله کارشناسی ارشد در سیاست عمومی و مدیریت. او در میان بنیانگذاران "بیکوریم" بود که بخاطر تأمین مسکن برای هنرمندان جوان و برجسته تشکیل شده بود. این نهاد از ابتدا برای بقای خود با توجه به بودجه ناکافی شورای منطقه ای مبارزه کرد. اما متأسفانه شورا در نهایت حمایت خود را از بیکوریم کاملاً لغو کرد.

در سال ۲۰۱۹، آریل و شاپار متولد شدند "او یک مادر همه جانبه بود که بزرگ کردن دوقلوها را مثل یک کار ساده جلوه می داد" و در همان سال انجمنی صنفی تأسیس کرد، برای حمایت از خلاقیت و کارآفرینی که حدود ۷۰ هنرمند را در شورای منطقه ای اشکول گرد هم آورد و برای برپایی چندین نمایشگاه فعالیت کرد. گادی خاطر نشان می کند: "شورا بودجه این پروژه را نیز کم کرد و به تدریج از بین رفت".

تامار توانست ناامیدی خود را از دولتهای محلی، در کاری جبران کند که دانش او را از مکانیسمهای مختلف بوروکراتیک گسترش داد. به عنوان مثال، در چهار سال گذشته، او به عنوان مجری برنامه ای خدمت کرده است که فعالان اجتماعی جوان را برای مشارکت در امور دولت محلی آماده می کند.

گادی به یاد می آورد: در برخی موارد، تامار به من می گفت احساس می کند باید رئیس شورای منطقه ای باشد. او متوجه شد که این تنها راه برای فعال کردن سیستم از طرف ساکنان است. جهان بینی او این بود که رهبری باید افرادی را که در کنار هستند فعال کند.

"منبع اصلی قدرت تامار، خیلی ساده، خلاقیت او بود" این را خواهرش مایا اضافه می کند. او هرگز سعی نمی کرد به دنبال کسانی که قبل از او بودند، بدود. او برای خود شبکه ارتباطات داشت - مرکب از پیشآهنگان، ارتشیها، دانشجویان - و سعی می کرد با کمک آنها کارها را پیش ببرد. او می گفت: "به جای این که دولت مسائلی را از بالا تحمیل کند، ما در مورد اهداف تصمیم خواهیم گرفت و دولت آنها را اجرا خواهد کرد".

این خانواده می گویند "ایجاد یک آینده مشترک" شعار کمپین تامار بود و اشاره می کنند که او همچنین در نیروی ۱۷ فعال بود، (گروهی متشکل از ۱۷ زن که برای شهرداری یا ریاست شورای محلی در سراسر کشور نامزد می شوند) او معتقد بود که اگر برخی از این هفده نفر هم پیروز شوند، چهره کشور تغییر خواهد کرد.



تامار با خانواده اش

در حال حاضر، گادی و رئوما در تلاش برای برقراری زندگی جدید، در "جنبش ساکنان" شرکت می کنند و برای حفظ این ارزشها به فعالیت خود ادامه می دهند. ماه گذشته، این جنبش اولین جلسه خود را، پس از قتل عام، برگزار کرد. "این یک جنبش مردمی بدون آرمانهای سیاسی است" گادی اضافه می کند: "تامار این جنبش را برای ساکنان شورای اشکول راه اندازی کرد. اکنون هدفمان اینست که آن را گسترش دهیم تا جوامع غربی نگب را شامل شود و بعد به جوامع بزرگتر برسد".

پدر و مادر تامار می گویند او تجسم "تقاطع صهیونیسم اصیل همه جانبه" بود و تاریخ خانواده را توضیح می داد. یهودا، پدر گادی، رئیس جنبش جهانی جوانان صهیونیست بود. او یک عضو موساد، یکی از بنیانگذاران و نیز اولین مدیر مدرسه "ماعله حبزور" در جنوب بود. پدر رئوما، زیو حوسنی، از بنیانگذاران واحد ۸۲۰۰ (واحد اطلاعات سایبری ارتش اسرائیل) بود و برنده جایزه دفاع اسرائیلی. او چهار سال پیش در ۹۳ سالگی درگذشت. همسر او، هانا، متأسفانه شاهد تراژدی ۷ اکتبر بود. کمتر از دو ماه بعد - خانواده می گویند - از غم و اندوه درگذشت، در ۹۰ سالگی.

دخترش می گوید: او گفت "رئوما، من نمی توانم این واقعیت را تحمل کنم که نوه ها و نتیجه های من در کیبوتز به قتل رسیدند و بی بی هنوز نخست وزیر است".

گادی در واحد (عملیات ویژه نخبگان) خدمت کرده است. پس از ازدواج با رئوما و برپایی خانه ای با او در اورشلیم، یک دوره نجاری گذراند و یک کارگاه آموزشی افتتاح کرد. رئوما، خیاط و یک طراح مد شد و یک شرکت پوشاک به نام خود ایجاد کرد. آنها پس از ۳۵ سال اقامت در اورشلیم، به عین هشلوشا بازگشتند تا به والدین گادی، و دخترانشان که فرزندانیشان را در نیر از بزرگ می کردند، نزدیک باشند.

تامار اولین کسی بود که به جستجوی شناخت چشم انداز کار شبانی در سراسر نوار غزه رفت. البته ادغام مجدد شوهرش جان در زندگی کیبوتز طبیعی بود. نوا هم به دنبال آنها آمد. رئوما می گوید: او نمی خواست در یک جامعه مجاور حصار زندگی کند، اما تامار او را متقاعد کرد که چقدر خوب خواهد بود که فرزندانیشان را با هم بزرگ کنند. به نوا گفت: ما سالهای خوبی در اینجا خواهیم داشت. ما هم بعد از آنها آمدیم و واقعا سالهای خوبی داشتیم.

تقریباً هیچ چیز از خانه آنها باقی نمانده است. فقط یک موزاییک رنگارنگ و دست ساز نشان می دهد که خانواده ای تا همین چند وقت پیش در اینجا زندگی می کردند. در اوایل این ماه، گادی و رئوما به کیبوتز بازگشتند تا حافظه را از خانه ویران شده، جایی که فقط اتاق امن از آن باقی است، زنده کنند.

رئوما می گوید: حتی چیزهایی که باقی مانده بود با خاکستر پوشیده شده بود. ما لباسهای سوراخ شده از شلیک گلوله ها را از کمدها بیرون کشیدیم - شلوار با سوراخ گلوله، جعبه لباس

بچه ها. و همچنین توده ای از لباس، لباسهای کوچک، پستانک، پماد، پوشک، دماسنج... دست زدن به این اشیاء خیلی سخت بود. ما مشغول مرتب کردن آنها بودیم - آیا باید این خرس عروسی را که با لکه های سیاه پوشیده شده، با خود ببریم؟ وقتی آن مرد ظاهر شد.

"مرد" وزیر دفاع اسرائیل "یوآو گالانت" است که در آن زمان بدون اطلاع قبلی آمده بود که از نیر اوز بازدید کند. رنوما می گوید ناگهان خود را با یکی از افرادی که او به عنوان مقصر تراژدی خانواده اش می داند، روبرو می بیند. در ابتدا تارهای صوتی از کار افتاد و کلمات در گلوی او شکست. سپس به فریادی بلند برخاستند. "من دیگر قلب ندارم، قلبم سوخته است. چرا؟ کجا بودی؟" او به طرف گالانت یورش برد: "فقط یک تماس تلفنی! یک تماس، شب قبل از فاجعه کافی بود... مردم، خودتون رو آماده کنید، یه اتفاقی داره میفته... یه هفته قبلش اینطوری ما رو ول کردی؟ آیا خدایی در آسمان وجود دارد؟ تا کی سکوت کنیم؟ برای چه؟ این دولت بیرحم... چه کار می کنید؟"

"خبر حادثه، که فیلمبرداری شده بود، در اخبار کانال ۱۲ پخش شد"، گالانت برای توجیه خود این را گفت. رنوما تحت تاثیر قرار نمی گیرد.

می گوید: سه ماه طول کشید تا چنین مقام ارشدی به نیر اوز بیاید و با ما ملاقات کند و آن هم به طور تصادفی. وقتی از او پرسیدم چرا با تعجب به من نگاه می کند، واقعا می خواستم فریاد بزنم: چی؟ نمی دانی؟ شما مسئول این فاجعه هستید که فرزندان، نوه ها و دوستان من دیگر اینجا نیستند. او نگاه خیره عجیبی داشت.

گادی، که نتوانست با گالانت صحبت کند، پیام کمی آرامتری برای او دارد. گالانت هنوز هم می تواند شهرت و افتخار به دست آورد. او زمانی یک سرباز قهرمان بود و همین را می توان در مورد "اوی دیکتر" نیز گفت. اگر آنها شجاعتی را که از دست داده اند دوباره به کار گیرند و بی بی را از حکومت بیرون بکشند، برای همیشه قهرمانان اسرائیل خواهند بود. آنها این فرصت را دارند که کار درست را انجام دهند و او را از نظر سیاسی از بین ببرند تا کشور را نجات بدهند. اگر آنها این کار را نکنند، شخص دیگری کار را به جایشان انجام خواهد داد و آنها به همراه نتانیاهو به زباله دان تاریخ پرتاب خواهند شد. گالانت، دیکتر و سه قهرمان دیگر... این تنها چیزی است که برای برچیدن این ائتلاف [در رأی گیری کنست] مورد نیاز است.

- و بعد؟

- من علاقه ای به سیاست یا تاکتیک ندارم. نکته اصلی اینست که کسی که اسرائیل را نابود می کند، از بین خواهد رفت.



عکس: دانیل

* * *

این زوج در حال حاضر در یک آپارتمان اجاره ای نه چندان دور از ساحل، در تل آویو، با "زوکو"، سگ خود زندگی می کنند. "زوکو با ما در اتاق امن بود، و هنگامی که سربازان در را باز کردند، او را در آنجا مرده یافتند. نفس نمی کشید، حرکت نمی کرد. سیاه شده بود، حالت خفگی و سرفه داشت. نوا، دامپزشک، بلافاصله به درمان او پرداخت و سگ شروع به حرکت کرد. چند ساعت بعد عکس او را برایم فرستاد و نوشت: مامان، این تنها بازمانده خانواده است." در گوشه ناهارخوری میزی هست که در واقع فضای یادبود برای خانواده ای است که دیگر وجود ندارند. در عکسها، لبخند گشاده آن پنج نفر برجسته است. رئوما انگشت خود را بر روی موزائیک کوچکی که توسط نوه اش آربل ساخته شده است، می کشد: قلبی با سنگهای کوچک، قرمز و آبی، که اکنون با دوده سیاه کمی تیره شده است.

او می گوید: قلب من خالی می شود و پر می شود... خالی می شود و پر می شود. " اینها زیر و بمهائی است که مهارش دشوار است. حجم خلاء... مثل نوری است که آدم را بخود می خواند، نوری که من سعی می کنم آن را به خود جلب کنم. من واقعاً خدا را شکر می کنم حتی برای چنین مدت کوتاهی که با آنها بودم، یادشان تک تک سلولهای مرا شارژ می کند. تاملاری نیز با ما حضور دارد. او تقویم کارهای ما را تنظیم می کند، هیچ فعالیتی نیست که در آن شرکت نکند. این واقعیت که من او را نمی بینم یک نقص من است. اما حضور او را احساس می کنم، او به من پاسخ می دهد. چیزی که مرا تقویت می کند ارتباط با بی نهایت است. روشی که مغز را تقویت می کند، چون من زنده ام و آنها دیگر نیستند، اما هنوز زنده اند... به گونه ای متفاوت. پس من هنوز برای نوه هایم هدیه می خرم. کمی کمتر.

و ادامه می دهد: درد بی نهایت است. لازم نیست زیاد خیالپردازی کنید. همه می دانند که بزرگ کردن یک بچه یعنی چه؛ چند ساعت شیردهی، چند پوشک، چند آهنگ، چند داستان قبل از خواب، چند نقاشی، چند سفر، چقدر عشق...

"تمام روز چه کار می کنید؟" مردم این را از من می پرسند. "چه کار می کنم؟ زمان، در واقع کل جهان، بُعد دیگری به خود گرفته است. گادی صبح منو بیدار می کنه. گل، می ببینشون؟ بله، من یک خانواده در آسمان دارم. صبح را با قهوه ای بیرون از خانه شروع می کنیم. کمی گریه، نه زیاد. و بعد با احساسات و خاطراتمان، برای پیاده روی به ساحل می رویم تا افکارمان را منظم کنیم. شنبه ها آسان نیست. من همان غذاها را آماده می کنم، اما کمتر. یه راهی پیدا کرده ام که تسلی ببابم. این شعر و آهنگی است که ما غذای شبان را با آن شروع می کنیم: سلام بر شما ای فرشتگان خدمتگزار، ای رسولان حق تعالی. ما "کیدوش" را انجام می دهیم و من این شعر را هدیه می کنم به والدین و کودکان دوست داشتنی که کلمات را بسیار دوست داشتند.

- آیا به زندگی در نگب غربی باز خواهید گشت؟

گادی می گوید: اگر من از همه چیز می بریدم و اگر فقط به من بستگی داشت، فردا برمی گشتم. آنجا خانه من است. شگفت انگیزترین مکان در منطقه، زیباترین در کل اسرائیل. اما من دو دختر و نوه دارم و هنوز نمی دانم آنها کجا زندگی خواهند کرد.

- آیا چیزی وجود دارد که روحیه هر دوی شما را تقویت کند؟

رئوما می گوید: تسلی من در اینست که حداقل تمام خانواده با هم هستند. اما در مواجهه با واقعیت گاهی اوقات این سؤال برایم پیش می آید که: چرا یک پسر را برای من نگذاشتی؟ یک دختر؟ یک چیزی... و سپس دوباره به خودم می گویم: تاملاری نمی تواند تحمل کند در جایی باشد که عزیزانش حضور ندارند. او نمی توانست بدون جان، محبوبش یا بدون بچه هایی که تمام دنیای او بودند، جایی بماند. بنابراین، بله... چه می توانم بگویم، ممکن است دیوانگی به نظر برسد، اما این که تمام خانواده با هم هستند واقعاً من را آرام می کند.